

تعلیم و تربیت در نهج البلاغه

میزگرد با حضور استاد دین‌پرور
و دکتر محمد مهدی جعفری

میزگرد تعلیم و
تربیت در نهج البلاغه

۱۷۳

اشاره

همگام، با مقالات تعلیم و تربیت در نهج البلاغه، میزگردی با حضور دو تن از صاحب‌نظران برگزار گردید که همین مبحث را مورد بررسی قرار داد.

جناب آقای دکتر محمد مهدی جعفری از دانشگاه شیراز و حضرت آیت‌... جناب آقای سید جمال‌الدین دین‌پرور ریاست محترم بنیاد نهج البلاغه شرکت کنندگان در این میزگرد بودند. نظر خواننده گرامی را به مشروح مطالب این جلسه جلب می‌نمائیم.

□ بسم الله الرحمن الرحيم. بنده و سایر دست‌اندرکاران فصلنامه نهج البلاغه از شما استادان گران‌قدر که در این میزگرد شرکت فرمودید سپاسگزاریم. به عنوان مقدمه این سؤال را مطرح می‌نمائیم که آیا می‌توانیم در نهج البلاغه برخی اصول و مبانی تعلیم و تربیت را بیابیم که امروزه مورد استفاده قرار گیرند.

■ دکتر جعفری: چنان که خود شما مستحضرید هدف بعثت پیغمبر اکرم (ص) تعلیم و تربیت بود (و یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمة) و به دنبال رسول اکرم (ص) امیرالمؤمنین (ع) هم، همه تلاش و کوشش خود را از لحاظ کلی در راه تربیت و به رشد رسانیدن انسان‌ها از جهات مختلف صرف کردند. ولی علاوه بر این جهت کلی که در همه سخنانشان موج می‌زند از جنبه تخصصی هم آن بزرگوار رهنمودها و آموزش‌هایی در زمینه‌ی تعلیم و تربیت دارند. از جمله وصیتی است که در بازگشت از جنگ صفین در بین راه برای امام حسن مجتبی (ع) می‌نویسد. با آن شرایطی که بعد از جنگ به وجود آمده بود و انحرافی که عده‌ای از مسیر اصلی پیدا کرده بودند، امیرالمؤمنین (ع) عنایت خاصی داشته‌اند که در همان‌جا بنشینند و آن وصیت را بنویسند و آن بزرگوار، علاوه بر

این که می‌خواستند برای آیندگان یک منشور تربیتی به جا بگذارند، اما از آن‌جا که واسطه‌ی فیض باید امام حسن مجتبی (ع) باشد این وصیت را به نام ایشان می‌نویسند. دلیلش هم این است که به امام حسن «یا بُنی» خطاب می‌کنند. امام حسن پسری یا جوان و نوجوانی نبود بلکه در آن موقع امام حسن حدود، سی و چهار سال یا سی و پنج سال سن داشته‌اند. زیرا این وصیت در ماه صفر یا ربیع‌الاول سال سی و هفت هجری نوشته شده است، لذا چون خطاب به همه‌ی جوانان و نوجوانان تاریخ بوده ایشان تعبیر یا بُنی را به کار می‌برند. ولی از آن‌جا که واسطه‌ی فیض امام حسن (ع) باید باشد، آن را به اسم ایشان نوشته‌اند که من هم ترجمه کردم فرزند عزیزم، نه پسرکم که برخی از مترجمان ترجمه کرده‌اند. در آن‌جا امیرالمؤمنین بعد از مقدماتی که می‌فرمایند، هم اصول تربیتی را بیان می‌کنند و هم روش را، حتی مثلاً آن حضرت در این منشور برخی از روش‌هایی را که امروز معمول است نیز بیان کرده‌اند، مانند آزادی در تعلیم و تربیت و ارشاد در تعلیم و تربیت. می‌فرمایند ای بُنی اگر چه دوست دارم که تو را آزاد بگذارم که خودت دنبال کشف حقیقت بروی اما میم آن دارم که اگر شما را به خود واگذارم به هلاکت بیفتید، مسیری را در پیش بگیرید که به هلاکت منجر شود، لذا با وجود اکراهی که داشتم - که تو را به کاری مجبور کنم - اما در این زمینه تو را ارشاد می‌کنم و تجربیات خودم را در اختیارت می‌گذارم. این شیوه‌ی تربیتی روش میانه‌ای است میان آزادی کامل در تعلیم و تربیت که امروزه مکتب‌های تعلیم و تربیت آمریکایی مثل جان دیویی و امثال آن‌ها دارند که می‌گویند جوان را آزاد بگذار تا هر طور می‌خواهد تربیت شود و میان تعلیم و تربیت از نظر مکتب‌های اروپایی که نوجوان یا جوان یا کسی را که می‌خواهند تحت تعلیم و تربیت قرار دهند مجبور می‌کنند که حتماً آن راهی را که آن‌ها می‌خواهند در پیش گیرند. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید خیر، شما آزادید و باید فکرتان و عقلتان را آزادانه به کار بیاورید تا خودتان تجربه به دست آورید. اما می‌ترسم اگر شما را به خود واگذارم مسیری را در پیش گیرید که هلاکت در آن راه بدتر از آن چیزی است که شما به دست می‌آورید، لذا با وجود اکراهی که در ارشاد شما دارم این راه را انتخاب می‌کنم. زیرا اطمینان بیش‌تری نسبت به سرانجام آن دارم. مقصود این است که امیرالمؤمنین این نکات ریز روشی را هم در نظر داشته است و روش‌های مختلف تربیتی را در آن منشور ذکر فرموده‌اند. مانند:

«تربیت به وسیله‌ی تجربیات تاریخی» که می‌نویسند:

فرزند عزیزم من در احوال گذشتگان، اَمّت‌های گذشته آن‌چنان مطالعه کرده‌ام که خود را یکی از آن‌ها و بلکه همه‌ی آن‌ها می‌دانم زیرا احوال از ابتدا تا انتهایشان را مطالعه کرده‌ام و چکیده‌ی آن را در اختیارت می‌گذارم تا از تجربه‌ی گذشتگان استفاده کنی. یا این که گذشتگان شما افراد خانواده‌تان، پدران، مسائل و مشکلاتی داشته‌اند که این مسائل و مشکلات را ممکن است نتوانسته باشند حل کنند و شما [با استفاده از تجربیات و دانش و محیط] آزادتر بتوانید آن‌ها را حل کنید. من مختصری از آن‌ها را در «آموزش نهج‌البلاغه» در قسمت تعلیم و تربیت یا «علی بزرگ‌ترین آموزگار و مربی انسان‌ها» آورده و اشاره‌ای کرده‌ام. نتیجه‌ای که می‌خواهم در این‌جا بگیرم آن است که وصیت شماره‌ی سی و یک به خصوص یک منشور تربیتی است. اگر چه همه‌ی گفته‌های ایشان، همان‌طور که عرض کردم، برای تربیت و تعلیم انسان‌ها است. البته نکات تربیتی خاصی هم در جاهای دیگر نهج‌البلاغه وجود دارد مانند: «الْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ» و امثال این که هم به عنوان اصول و هم به عنوان روش که می‌توان به خوبی از آن‌ها استفاده کرد، به خصوص می‌توان این اصول و

روش‌ها را با اصول و روش‌های نوین تعلیم و تربیت مقایسه و اصول و روش‌های خاصی از آن‌ها استخراج کرد.

□ بنابراین، با توجه به مطالبی که جناب آقای دکتر جعفری فرمودند ما می‌توانیم در نهج‌البلاغه زمینه‌هایی را بیابیم که حاوی نکات تربیتی بوده و روزآمد کردن آن‌ها ما را در رسیدن به اصول و مبانی یاری خواهند نمود. از آیت... جناب آقای دین‌پرور تقاضا می‌کنم که در ارتباط با همین سؤال و موضوع اصول و مبانی تربیت در نهج‌البلاغه صحبت بفرمایند.

■ دین‌پرور: من نکته‌ای که از فرمایش ایشان استفاده کردم اهمیت تربیت است که ما می‌توانیم بگوییم در مکتب امیرالمؤمنین، حکومت برای تربیت است. یعنی علت این که امیرالمؤمنین حکومت را می‌پذیرد بدین جهت است که انسان‌ها را تربیت کند، چرا؟ چون که در یک فضای آلوده از حاکمیت ظلم و فساد، زمینه‌ای برای رشد و تربیت وجود ندارد، ما خود در قبل از انقلاب که می‌خواستیم یک فعالیت مثبت سازنده برای تربیت نسل جوان داشته باشیم رسماً با تهدیدهای حکومت مواجه می‌شدیم. زیرا با برنامه‌های آن‌ها که ضد تربیت اسلامی بود، مخالف بود. همه‌ی این‌ها نشان می‌دهد که فضای جامعه باید یک فضای مناسب باشد، اگر فضا مناسب نباشد نمی‌گوییم تربیت امکان ندارد، بلکه خیلی مشکل است. آن فراگیری و عمومیت تربیت صحیح در جامعه منوط به همان فضای سالم است، تا مردم به کمک این شرایط مناسب بتوانند حرکت کنند. اگر موانع و عوامل ضد تربیت فعال باشد زحمات مرثیان کم‌تر نتیجه‌بخش خواهد بود. امام (ع) در موارد مختلفی صحبت کرده‌اند، این نکته از آن استفاده می‌شود که:

«یردّ المعالم من دینک و نظهران صلاح فی بلادک فیا من المظلومون من عبادک و تقام المعطلة من حدودک»

«بار خدایا! تو می‌دانی که مبارزات و جهادمان به خاطر اشتیاق به قدرت و حکومت و فراچنگ آوردن ثروت نبود بلکه تا نشانه‌ها و پرچم دینت را برافرازیم و اصلاح و تربیت را ظاهر سازیم و ظلم و تجاوز را در شهرهایت بزداییم تا بندگان ستم‌دیده‌ات امنیت و پناه گیرند و قوانین تعطیل شده‌ات اجرا شوند.»

یعنی در پرتو حکومت عدل، فضائی درست کنیم برای تربیت و هدایت، چون تعلیم و تربیت اجبارپذیر نیست و باید مترقی دلش آماده باشد و بپذیرد، تا دل نپذیرد هر چه فشار وارد شود اثر ندارد. پس برای این که در دل باز شود نیاز به مقدمه دارد که فضاسازی از مقدمات است. خود امام علیه‌السلام هم در آغاز نامه سی و یک برای تربیت فضاسازی می‌کنند و در آغاز کلام امر و نهی نمی‌کنند. بلکه دورنمایی از زندگی و حقایق و وقایعی که وجود دارد و چه بخواهیم و چه نخواهیم اتفاق می‌افتد را ارائه می‌دهند و باید آن‌ها را بپذیرا باشیم. دنیا و زمانه را تصویرسازی می‌نمایند که نوجوان و جوان بدانند در این فضای واقعی زندگی می‌کند و اگر کوتاه بیاید خودش ضرر خواهد کرد. این فضاسازی‌ها خیلی کمک می‌کند که آن جوان و نوجوان حالت پذیرش پیدا کند و وجدانش بیدار شود و با خود بگوید که راست می‌گویند و من باید ببینم که چه کاره هستم و این مرکب پرشتابی که دارد به سرعت می‌رود اگر یک لحظه‌ای غفلت کنم جا می‌مانم. این فضاسازی‌ها کمک می‌کند که نوجوان در قلبش را باز کند پس در منطق امیرالمؤمنین و منطق اسلام، حکومت برای تربیت است، لذا حضرت بعد از استقرار در مسند حکومت و خلافت، به تربیت مردم می‌پردازند

تا آنها پس از سال‌ها رکود یا عقب‌گرد بتوانند رشد کنند.

□ سخنان جناب آقای دین‌پرور ناظر به آماده بودن شرایط و فضای لازم تربیتی است. تربیت با اجبار امکان‌پذیر نیست و بلاثر خواهد شد. همین پیام در مورد حاکمیت هم وجود دارد و آماده‌سازی شرایط و زمینه‌ی تربیتی از وظایف مسئولان جامعه می‌باشد. اینک از جناب آقای دکتر جعفری تقاضا می‌کنم که درباره‌ی مطالب مطروحه توسط آیت‌الله جناب آقای دین‌پرور و وظایف حکومت در این باره سخن بگویند.

■ دکتر جعفری: امیرالمؤمنین بارها بر روی حقوق شهروند بر گردن زمامدار و حقوق زمامدار بر گردن شهروند تأکید کرده‌اند، از جمله در خطبه‌ی سی و چهارم است که می‌فرمایند:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ. فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْتَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَتَوْفِيرُ فِتْنِكُمْ عَلَيَّكُمْ، وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا، وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا.»

که در این جا حق مردم بر گردن والی را این چیزها می‌دانند: اولاً نصیحه‌ی لکم که نصیحت در فرهنگ امام به معنای انتقاد خیرخواهانه است و آن بند و اندرز بی‌پشتوانه نیست. یعنی اگر شهروندان انحرافی در مسوولین دیدند بابت خیر و خیرخواهی آنها را نصیحت کنند و از آنها انتقاد کنند و توفیر فیتکم علیکم و فراوان کردن منابع مالی و درآمد اقتصادی و فراهم کردن زمینه‌ای برای استفاده از آن مالی که دارند و تعلیمکم کیلاً تجهلوا آموزش دادن به شما برای این که نادان ننماید و تأدیبکم کیمًا تعلموا و تربیت شما و فرهیخته کردن شما برای این که دانا شوید و این موارد را از جمله وظایف بدانید و این را وظیفه‌ی زمامدار می‌دانند نه این که وظیفه‌ی زمامدار فقط مسائل سیاسی و اقتصادی باشد بلکه همه‌ی این وظایف را در هم می‌آمیزند و جزء اصولی می‌دانند که زمامدار باید به اجرا درآورد: ارشاد سیاسی و اجتماعی، اصلاح اقتصادی، تعلیم و تربیت.

«وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، وَالتَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ، وَالإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ، وَالطَّاعَةَ حِينَ أُمُرُكُمْ.»

امیرالمؤمنین (ع) اول حق مردم بر گردن زمامدار را بیان می‌فرمایند، یعنی اگر زمامدار چنین زمینه‌ای را فراهم نکرده باشد، به قول جناب دین‌پرور او هیچ حقی بر گردن مردم ندارد. در صورتی بر گردن مردم حق دارد که وظیفه‌ی خود را در برابر مردم انجام داده باشد، آن‌گاه او بر گردن مردم حق دارد که به بیعت و وفاداری کنند و انتقاد نکنند به امام در پشت سر و در حضور او اگر انتقادی دارند، از روی خیرخواهی انجام دهند و نیز وقتی که او دعوتشان می‌کند بپذیرند و وقتی فرمانی می‌دهد، فرمان ببرند. نکته‌ی مهم در این جا آن است که این فرمانبرداری باید بر پایه‌ی درک عقلانی و سپس ایمان قلبی باشد. زمامداری که از مردم می‌خواهد حق او را رعایت کنند باید تعلیم و تربیت را به سطحی رسانیده باشد که مردم آگاهانه از او فرمان ببرند. یعنی امیرالمؤمنین هیچ وقت نمی‌خواهد که بر مثنی بره حکومت کند، اول می‌خواهد که آنها را آگاه کند و آنها را تعلیم دهد و تربیت کند که اگر فرمان می‌برند آگاهانه باشد و اگر هم چون و چرا می‌کنند باز هم از روی آگاهی باشد، بیایند انتقاد کنند. در فرمانی که به مالک‌اشتر می‌دهند و بالاترین آیین کشورداری است، نخستین چیزهایی که به مالک‌اشتر توصیه می‌کنند، دوست داشتن مردم، توجه کردن به مردم، آگاه ساختن مردم و ارشاد آنان می‌باشد. به مالک می‌فرمایند وقتی تو بر گردن آنها حق داری که وظیفه‌ی خودت

را انجام داده باشی و بدان که بالای سر تو امامی است که تو را منصوب کرده و بالای سر آن امام خدایی است که بر گردن همه حق دارد و همه فرمان‌ها، فرمان اوست و بعد مسائل ریزتر را بیان می‌کند. بنابراین، اصولاً هدف امام از حکومت، از سرپرستی و از هر مسؤولیتی که در زندگی به عهده گرفته و هر سخنی که گفته به رشد و تعالی رساندن انسان‌ها و آگاه ساختن آنان است. او می‌خواهد قبل از هر چیزی انسان تربیت کند. هنگامی که می‌آیند و به امیرالمؤمنین اعتراض می‌کنند که چرا در رفتن به جنگ معاویه و شامیان تأخیر می‌اندازی، آیا در حقانیت خودتان شک دارید و یا این که از جنگ می‌ترسید، امیرالمؤمنین می‌فرماید: شما خودتان می‌دانید که من از جنگ نمی‌ترسم، چه من به سوی مرگ بروم و چه مرگ به سوی من بیاید، در حقانیت خودم هم شکمی ندارم، و تنها علت به تأخیر انداختن جنگ آن است که امیدوارم شخصی در این فرصت، از من هدایت شود و ارزش این هدایت برای من از هر چیزی بیش‌تر است. اگر چه می‌توانم همه‌ی آن‌ها را در مقابل جرمی که مرتکب شده‌اند بکشم و با آن‌ها بجنگم ولی ترجیح می‌دهم فرصتی در اختیارشان قرار بگیرد تا نور حق را ببینند و در پرتو این نور حق هدایت بشوند. بنابراین، هدف امیرالمؤمنین برای دشمن هم هدایت شدن، آگاه شدن و راه یافتن است و این‌ها همه از اصول تعلیم و تربیت و روش‌هایی است که اجرا می‌کنند.

□ نتیجه‌ای که می‌شود از صحبت‌های آقای دکتر جعفری به دست آورد این است که حکومت حقوق فردی را بپذیرد و آن‌ها را محترم شمارد یا در جهت اعطای این حقوق گام بردارد و به دنبال آن است که می‌تواند از افراد تقاضاهایی داشته باشد.

■ دکتر جعفری: اول امیرالمؤمنین می‌خواهد که افراد، افراد آگاهی باشند و حالا که می‌خواهند وظیفه‌شان را انجام دهند این وظیفه دو جنبه دارد: جنبه فردی و جنبه اجتماعی. البته هیچ‌یک از دیگری جدا نیست، اما کسی می‌تواند وظیفه‌ی اجتماعی‌اش را انجام بدهد که تربیت شده و آگاه و حقوقی را که برعهده دارد تأدیه کرده باشد، در آن صورت است که می‌توان او را یک انسان اجتماعی آگاه و وظیفه‌شناس دانست.

■ دین‌پرور: می‌خواستم بگویم آقای دکتر و صالی نظرشان این است که آیا این حق و حقوق متقابل بین والی و مردم آیا مشروط است یعنی در صورتی حاکم و والی می‌تواند حکومت کند که به اصطلاح آن زمینه را فراهم کند و اگر زمینه را فراهم کند شهروندان می‌توانند بگویند حالا که زمینه‌ای از طرف دولت فراهم نیامده پس ما هم دیگر وظیفه‌ای نداریم؟ یا نه. البته این وظیفه والی هست که زمینه را فراهم کند اما اگر یک وقت والی و حاکم کوتاهی کرد آیا این دلیلی می‌شود که مردم در این زمینه اقدام نکنند؟

■ دکتر جعفری: در واقع بلی، این وابستگی هست در خطبه‌ی دویست و پانزده که درباره‌ی حقوق متقابل است می‌فرماید:

«وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحَقُوقِ حَقُّ الْوَالِيِّ عَلَى الرَّعِيَّةِ، وَ حَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِيِّ، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كِلِّ (هر دو طرف را می‌گوید) فَجَعَلَهَا نِظَامًا لِإِلْفَتِهِمْ، وَ عَزَا لِذِينِهِمْ، فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصِلَاحِ

الْوَالَاةِ، وَ لَا تَصْلُحُ الْوَالَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ.»

یعنی این حقوق متقابل چنان در هم بافته شده که اگر مردم وظیفه‌ی خودشان را ندانند و پایداری و استقامت نوزند اصلاً والی اصلاح نمی‌شود، و اگر والی صالح نباشد رعیت هم اصلاح نمی‌شود و کارش به سر و سامان نمی‌رسد و بعد می‌فرماید:

«فَإِذَا أَذَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ، وَأَذَى إِلَيْهَا حَقَّهَا، عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ: وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَجَرَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنُنُ، فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ، طَمَعٌ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَبُسْتَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ.»

اگر شهروند وظیفه‌ی خود را در مقابل والی انجام نداد، و إذا غَلَبَتْ الرَّعِيَّةُ یعنی او حق والی را رعایت نکرده و بر او غلبه کرد، أو أَجْحَفَ الْوَالِي بَرَّعِيَّةً، والی هم نسبت به شهروند اجحاف کرد و حق او را باعمال کرد اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةَ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجُورِ، وَكَثُرَ الْإِدْعَالُ فِي الدِّينِ، دَعَلَى وَ نیرنگ‌بازی در دین پیدا می‌شود، تَقَلَّبَ وَ نیرنگ زدن در دین‌داری و کلاه شرعی بازی‌ها در هنگامی است که نه مردم رعایت حق والی را کنند و نه والی حق مردم را رعایت کند، وَ تَرَكْتَ مَحَاجُ السُّنَنِ، فَعَمِلَ بِالْهَوَى، وَ عَطَلْتَ الْأَحْكَامَ، وَ كَثُرَتْ عِلَلُ النَّفُوسِ، حتی بیماری‌های روانی هم نتیجه‌ی رعایت نکردن این حقوق متقابل است، فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقِّ عَطَلٍ، وَ لَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فَعِلَ. فَهُنَالِكَ تَذَلُّ الْأَبْرَارُ، وَ تَعَزُّ الْأَشْرَارُ وَ تَعَظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ عِنْدَ الْعِبَادِ.

فصلنامه‌الهیج ۲۱ و ۲۲

۱۷۸

بنابراین، امیرالمؤمنین این حقوق متقابل را چنان در هم آمیخته و به هم بافته بیان می‌فرمایند که از یکدیگر جدا نیستند، هر دو باید رعایت حقوق دیگری را بکنند تا هم اوضاع مردم به سر و سامان برسد و هم والی بتواند وظیفه‌اش را انجام بدهد، در این صورت: صَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ، آن روزگار، روزگار صالح و شایسته‌ای خواهد شد و طمع بقاء الدَّوْلَةِ امید می‌رود که دولت باقی بماند و دشمن هم چشم طمع خود را از نفوذ در چنین مردمی می‌برد.

□ در ارتباط با این مطالب، بنده مواردی را استخراج کرده‌ام که ابتدا آن‌ها را عنوان می‌کنم تا بعد نظر جناب آقای دین‌پرور را بشنویم. تعابیری را که عرض می‌کنم می‌توانند به عنوان وظایفی برای حکومت لحاظ شوند. به عنوان مثال: نیکی کردن بیش از اندازه‌ی که درخواست شده است (حکمت ۵۹)، نرم‌خویی با دیگران (حکمت ۵)، پاسخ سلام را به نحو بهتر دادن (حکمت ۵۹)، دادرسی مظلوم کفارهی گناهان است (حکمت ۲۳)، در فکر حاجتمندان بودن (حکمت ۲۴۹)، داشتن خصلت‌های نیکو (حکمت‌های ۱۰۹، ۲۱۳، ۱۱۷ و...) و سرانجام کنش متقابل با توجه به روایات مردم (حکمت ۷۴) و موارد زیاد دیگری هم هست که از ذکر آن‌ها می‌گذرم. با جمع‌بندی این تعابیر به وظایفی می‌رسیم که بر عهده‌ی حکومت است تا در قبال مردم به انجام برساند. اینک از آیت... جناب آقای دین‌پرور تقاضا می‌کنم که مطالب خود را در باب سؤال مطروحه بفرمایند.

■ دین‌پرور: البته این وظیفه‌ی متقابل به قوت خود باقی است و به طور طبیعی اگر یک طرف کوتاه بیاید در جمع، آن اثر مطلوب به وجود نخواهد آمد.

ولی عرض من این است که اگر حکومت نتوانست آن فضای مطلوب را ایجاد کند خود مردم وظیفه دارند که حتی المقدور در تربیت خود و فرزندانشان کوشش کنند و به این مثال غلط توجه نکنند که «با یک گل بهار نمی‌شه». اگر چه در یک سطح وسیع و همگانی این اتفاق نیفتد ولی در مقیاس کوچک تر ولو یک نفر هم که باشد لازم و ضروری است. همان طور که امام فرمود: «ایها الناس لانتسوحشوا فی طریق الهوی لقله اهل» ای مردم در راه هدایت به خاطر کمی پیروانش وحشت نکنید.»

یعنی راه را باید رفت و از بیراهه دوری کرد ولو افراد کمی در راه مستقیم حرکت کنند. در هر صورت، نکته‌ی مهم که به عنوان یک اصل اساسی در فرهنگ اسلامی مطرح است همان جمله‌ی اول است که عرض کردم هدف از حکومت در اسلام تربیت و هدایت است. امام نیز در تربیت، از این امر مهم فروگذار نمی‌نمودند، حتی درگیری‌ها و جنگ به عنوان «اخر الدواء الکی» مطرح می‌شود یعنی تا آخرین لحظه امام(ع) تلاش می‌کردند که جنگی واقع نشود بلکه مردم آن رشد و تربیت کافی را پیدا کنند که دنبال حق باشند. لذا خوارج که متأسفانه دینداران دین‌ناشناسی بودند و در مقابل امام(ع) موضع‌گیری و مخالفت می‌کردند دوازده هزار نفر بودند و خودشان را از امام هم بالاتر می‌دیدند. امام می‌توانستند همان اول با آن‌ها جنگ کنند، ولی این کار را نکرده بلکه بسیار هم مَدارا کردند و پیغام فرستادند، آدم فرستادند و خودشان با آن‌ها صحبت کردند که در اثر همین سیاست که نامش را سازگاری می‌گذاریم - چون سازگاری غیر از سازشکاری است - و این سازگاری امام باعث شد که هشت هزار نفر از این دوازده هزار نفر، برگشتند و توبه کردند و این نشان می‌دهد که چقدر امام مُصر بودند که مردم هدایت و تربیت شوند و حق را بپذیرند نه این که از بین بروند و از این موارد زیاد هست که هر مطالعه‌کننده‌ی منصفی آن را در می‌یابد و سیاست امام را سیاست تربیت و هدایت می‌بیند و جنگ را آخرین دوا و معالجه احساس می‌کند. در واقع، جنگ و درگیری ویژه معاندین مغرض که هدفی جز نابودی حق و برقراری باطل ندارد، می‌باشد.

■ دکتر جعفری: اتفاقاً انسان در کلام امیرالمؤمنین نقش بسیار برجسته‌ای دارد، یعنی همیشه امیرالمؤمنین به انسان توجه دارد در همان مواجهه با خوارج و شعار لا حَکَمَ الا لله را که می‌دهند امیرالمؤمنین آن‌ها را از یک اشتباه بزرگ بیرون می‌آورد و می‌فرماید: «کَلِمَةٌ حَقٌّ يَرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ نَعَمْ اِنَّهٗ لِحُكْمِ الْاِلَهِ» [ن ۴۰] بلی حکم جز به خدا به کس دیگری تعلق ندارد. اما حکم یعنی داوری نه فرمانروایی و امارت و لکن هُوَ لَاقُولُونَ اِمْرَةً یعنی امارت و زمامداری حق خدا است. می‌فرمایند: خدا این طوری نیست «وَ اِنَّهٗ لَابْدُ لِلنَّاسِ مِنْ اَمِيرٍ بَرٍّ اَوْ فَاجِرٍ» حتی اگر امیر فاجری بر مردم فرمانروایی کند بهتر از هرج و مرج است و بهتر از این است که هر کسی بگوید من از جانب خدا مأمورم که این گونه بر مردم امر و نهی کنم. می‌فرماید آن حکمی که اختصاص به خدا دارد داوری است و این، اشاره به آن است که خدا در قرآن می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا اَنْزَلَ اللهُ فَهُوَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ... فَهُوَ مِنَ الْفٰسِقِيْنَ»

آن حکومت کردن در دادگاه و قضاوت و داوری است ولی این که مردم باید جامعه خودشان را اداره کنند حق خودشان است، حق انسان‌هاست. در مدیریت کشوری انسان محوری است، در زمینه اصول اعتقادات خدا محوری است ولی در زمینه‌ی اداره‌ی جامعه و مسائل اجرایی انسان محوری است و پیغمبر اکرم آمده تا انسان‌ها را آگاه کند «وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْقِسْطِ» یعنی خودشان به قسط

فرمان برانند. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِنَفْسِهِمْ.» امیرالمؤمنین در پاسخ به شعار انحرافی خوارج می‌فرماید: مردم ناچار از داشتن فرمانروایی هستند چه نیکوکار و چه تبهکار.

«يَعْمَلُ فِي امْرَأَتِهِ الْمُؤْمِنِ وَيَسْتَمْتَعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَيُبْلَغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَيُجْمَعُ بِهِ الْقِيَاءُ وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعُدُوُّ وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوَى، حَتَّىٰ يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيُسْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ بَازٍ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى مِثْلُهَا: أَمَّا الْإِمْرَةُ الْبَرَّةُ فَيَعْمَلُ فِيهَا التَّقِيُّ، وَأَمَّا الْإِمْرَةُ الْفَاجِرَةُ فَيَمْتَعُ فِيهَا الشَّقِيُّ إِلَّا أَنْ تَنْقَطِعَ مَدَّتُهُ وَتُدْرِكُهُ مَنِيَّتُهُ.»

یعنی امیرالمؤمنین روی این نکته تأکید می‌فرماید که این انسان است که محور تربیت است، پیغمبر اکرم برای همه ناس آمدند، ناس یعنی عموم انسان‌ها و لذا آن‌چه که موضوع تربیت است و آن‌چه که مورد توجه است عموم انسان‌ها هستند. منتهی، همان‌طور که فرمودید، انسان خودش را نمی‌شناسد، می‌فرماید:

«كَفَىٰ بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ لَا يَعْرِفَ قَدْرَهُ»

برای نادان گفتن به کسی همین بس که قدر خود را نشناسد، قدرش چیست؟ می‌فرماید ای انسان قدر تو و ارزش تو بهشت است خود را ارزان مفروش یعنی ارزش تو آن قدر زیاد است و کرامت انسانی به قدری بالارزش است که نباید خود را با نادان ماندن پست کرد و ارزان فروخت. موجودی هستی که می‌توانی از فرشتگان برتر قرار بگیری و ارزش و پاداشی که از خداوند دریافت کنی همان بهشت است نه این که برای دنیا و مسائل مالی و حیوانی خودت را بفروشی و ضایع کنی.

فصلنامه النهج ۲۱ و ۲۲

۱۸۰

امیرالمؤمنین همه جا می‌کوشد که استعداد های درونی انسان‌ها را شکوفا کند. در واقع یکی از هدف‌های تربیت هر معلم خوب و بهترین مربی آن است که استعداد های درونی افراد مورد تربیت را برای آنان به مرحله عمل درآورد و شکوفا و برومند سازد که در تعلیم و تربیت به روش سقراطی معروف است، زیرا سقراط معتقد بود همه کسی همه چیز می‌دانند ولی به علت گرفتاری در امور دنیا فراموش کرده‌اند. به بردهای می‌گوید بیا این قضیه‌ی هندسی را ثابت کن، آن برده شگفتی می‌کند و خنده‌اش می‌گیرد و می‌گوید من کی هستم که بتوانم این قضیه را ثابت کنم. سقراط به او می‌گوید نه تو می‌توانی. می‌گوید من از کجا می‌دانم؟ سقراط می‌گوید من ثابت می‌کنم که تو می‌دانی؛ بگو این خط در مقابل آن خط چیست؟ می‌گوید این دو تا با هم مساویند و خوب اگر این خط را این‌گونه کنیم چه می‌شود و خلاصه همین‌طور قواعد و تعاریف را از زبان او بیرون می‌کشد که به روش ماثو تیک یا مامایی نیز معروف است. یعنی در درون هر شخصی استعدادی نهفته است و مربی خوب باید مانند یک قابله که بچه را می‌گیرد آن استعداد را بیرون آورد و به خود آن طرف ثابت کند. امیرالمؤمنین دقیقاً در تمام کارهایش همین‌گونه عمل می‌کند. می‌خواهد انسان را متوجه کند و به او بگوید که تو دارای پتانسیل و ظرفیت یا استعدادی هستی که می‌توانی همه‌ی کارها را انجام بدهی، یا بر سر این جهان بگذاری، از مادیات برتر روی و چرخ را به زیر درآوری، بر نفس خودت غلبه کنی، نفست را تربیت کنی و به پایگاه‌های والایی برسی. لذا امیرالمؤمنین در زمینه‌ی تعلیم و تربیت هم بهترین روش‌ها را در پیش گرفته و هم موفق‌ترین مربی است چون همان‌طور که پیغمبر اکرم از آن مردم بسیار نادان که قرآن می‌فرماید:

«وَأِنْ كَانُوا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»

انسان‌هایی فریخته ساخت، امیرالمؤمنین هم چنان هدفی داشته است، زیرا می‌فرماید: همان کاری

را که پیامبر کرد من هم درباره شما اجرا کردم و همان پیام را به شما رساندم، همان روش را در پیش گرفتم و مانند پیغمبر اکرم (ص) می‌خواهد انسان تربیت کند، استعداد های انسان‌ها را به آنها نشان بدهد، و همین‌طور هم شد. زیرا یکی از مشکلاتی که امیرالمؤمنین داشت آگاه نمودن یاران و اطرافیان‌ش است. معاویه می‌کوشید افراد را در جهل نگه دارد تا کورگورانه از او اطاعت بکنند، اما امیرالمؤمنین چنین چیزی نمی‌خواست، می‌فرماید علاج نافرمانی شما را می‌دانم، اما به قیمت فاسد شدن خودم تمام می‌شود و حاضر نیستم این کار را بکنم، یعنی من می‌توانم استبداد و دیکتاتوری در مورد شما به کار ببرم و شما را مجبور کنم که از من فرمان ببرید. اما این کار برخلاف عقیده و نظر خودم می‌باشد. من می‌خواهم انسان آزاد و آگاه تربیت کنم، اگر بخواهم برای حل شدن مشکلات روزمره‌ام شما را مجبور کنم، خودم را فاسد کرده‌ام و برخلاف عقیده‌ی خودم عمل کرده‌ام. بنابراین، او می‌خواهد استعداد های درونی انسان‌ها را شکوفا کند و به آنها بفهماند و آنها را آگاه کند که چنین استعداد هایی دارند و می‌توانند کارهای بزرگ بسیاری انجام بدهند.

□ بنده این نکته را اضافه نمایم که با توجه به مطالبی که فرمودید قصد حضرت علی علیه‌السلام آن بود که انسان کامل تربیت کنند، یعنی «انسان الکُل».

■ دکتر جعفری: بله البته مقصد ایشان رسیدن به قله است و بالاترین نقطه‌ای که انسان می‌تواند به آن دست یابد، ولی هر کس هر مقداری که می‌تواند پیش برود میدان در برابر او باز است.

□ امیرالمؤمنین میدان فعالیت را باز کرده تا هر کس، به هر مقدار که می‌خواهد در آن به تلاش بپردازد. تلاش به هر میزان مساوی خواهد بود با انسان شدن به همان میزان. اگر این سخنان در قالب‌های مفهومی ریخته شوند ما را به توسعه و بسط و گسترش دنیای خودمان خواهند رسانید و توسعه‌ی اجتماعی نیز از همین طریق میسر خواهد شد.

از جناب آیت... دین پرور تقاضا می‌کنم که مطالبی را در این زمینه بیان بفرمایند.

■ دین پرور: مباشر مستقیم تربیت پدر و مادر و مربیان هستند و مهم‌ترین و اصلی‌ترین مخاطب در این رابطه کودک و نوجوان می‌باشند. اگر جامعه‌ای بخواهد موفق باشد باید کودک‌کان و نوجوانان خود را دریابد و تربیت کند. وقتی پایه‌های تربیت در کودک‌کی و نوجوانی به شکل صحیح پی‌ریزی شود، جامعه رو به رشد خواهد رفت. ریشه‌ی تربیت در همان کودک‌کی و نوجوانی هست که امام علیه‌السلام در نامه‌ی سی و یکم اشاره می‌کند و به همه‌ی پدر و مادرها هشدار می‌دهد که نسبت به تعلیم و تربیت فرزندان‌شان این مسئولیت سنگین الهی را متوجه باشند و امر تعلیم و تربیت را جدی بگیرند و در آن سرمایه‌گذاری کنند و بر هر کاری مقدم بدانند. لذا خود امام علیه‌السلام برای نشان دادن این اهمیت در برگشت از یک جنگ آن هم وسط راه و قبل از رسیدن به شهر نامه می‌نویسند و این امر را به عنوان یک مسئله‌ی مهم با آن بیان شیوا که ویژه‌ی خود امام است به عنوان سند تعلیم و تربیت به همه‌ی مربیان اعلام می‌فرمایند که:

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنَتْ مِنْ إِذْبَارِ الدُّنْيَا عَلَيْنَا، وَ جُمُوحِ الدَّهْرِ عَلَيْنَا، وَ إِقْبَالِ
الْآخِرَةِ إِلَيْنَا، مَا يَزَعُنِي عَنْ ذِكْرٍ مِنْ سِوَايَ»

یعنی زمان و دنیا و مسئولیت‌ها طوری است که هر کس باید به فکر خودش باشد و در راه اصلاح

و تربیت خود اقدام کند و راه صحیح را پیدا نماید و قهراً به فکر کسی دیگر نمی‌تواند باشد. یعنی هر کس باید همه‌ی کوشش و تلاشش بر این باشد که قبل از دیگران به اصلاح و سعادت خود فکر کند و در مسیر صحیح قرار گیرد.

در واقع می‌توان گفت انسان می‌تواند ازدواج نکند و یا اگر ازدواج کرد ممکن است نخواهد بچه‌دار شود اما وقتی بچه‌دار شد نمی‌تواند بگوید من کاری به تربیتش ندارم و خودش بزرگ می‌شود و هر راهی را که خواست برود. امام به این نکته اشاره می‌کنند که:

«غَيْرَ اَنْتِي حَيْثُ تَفَرَّدْتَنِي - دُونَ هُمُومِ النَّاسِ - هُمْ نَفْسِي، فَصَدَقْتَنِي رَأْيِي، وَ صَرَفْتَنِي عَنِ هَوَايَ، وَ صَرَّحَ لِي مَحْضًا اَمْرِي. فَأَقْضِي بِي اِلَى جِدِّ»

این جمله مفصلی است که خلاصه‌اش این است که من اگر خودم بودم، تمام فکر و ذکر خودم بود. اما الان که پدر هستم و مسئولیت پدر بودن را برعهده دارم، وظیفه دارم که در رابطه‌ی با فرزندم سرمایه‌گذاری کنم. این نشان می‌دهد که پدران و مادران به عنوان یک مسئولیت اصلی و الهی باید به تربیت نگاه کنند و نگویند ما برای فرزندمان فقط آب و غذا و لباس و مسکن تهیه می‌کنیم و جز این وظیفه‌ای نداریم. هرگز! باید روی این قضیه واقعاً وقت بگذارند، ببیندیشند و مشورت کنند تا مسئولیت الهی پدر بودن و مربی بودن انجام بشود و این پیامی است که امام(ع) به همه‌ی پدرها و مادرها و مربیان در هر زمانی می‌دهند که روی تربیت فرزندان سرمایه‌گذاری کنند و وقت بگذارند که رسالت الهی خود را انجام داده باشند.

فصلنامه‌النهج ۲۲، ۲۱

□ امروزه بعضاً این توجه به انسان و توانایی‌های او را تحت عنوان عاملیت انسانی یا «Human Agency» مطرح می‌کنند و منظورشان این است که فرد آدمی خود توانایی‌هایی دارد که باید بروز یابند. این موضوع با سپردن کارها به ماشین فرق دارد؛ گاهی ما کارها را از ماشین و کامپیوتر و غیره انتظار داریم که انجام بدهند اما این‌جا خود عامل انسانی است که اهمیت دارد. توجه امیرالمؤمنین به همین نکته است؛ در تربیت به ذات انسان عطف توجه می‌کنند. عملی نمودن این مطالب صرفاً از طریق خانواده نیست بلکه بخشی از وظایف آموزشی به مدرسه و انواع آموزشگاه‌ها محول شده است. باز هم در این حالت، بسط و گسترش اجتماعی به شرطی رخ می‌دهد که ما توانسته باشیم نقش خودمان را در ارتباط با آموزشی که به دیگران محول کرده‌ایم ایفا نمائیم، در آن صورت است که دیگران هم وظیفه‌مند می‌شوند. یعنی غیر از خود ما که به اصطلاح پدر و مادر طبیعی فرزند هستیم، به وظایفی پای‌بند می‌شویم و آن‌گاه دیگران که در امر تعلیم و تربیت به طور نهادی فعالیت می‌کنند دارای وظایفی خواهند بود. در این‌جا است که جامعه انتظام و انسجام لازم را به دست خواهد آورد.

۱۸۲

امیرالمؤمنین نکته‌ای را در قالب شعر مطرح می‌فرمایند که به بحث امروز ما ارتباط دارد:

«أَتَزْعَمُ اَنْكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ وَ فَيْكُ اَنْطَوَى الْعَالَمِ الْاَكْبَرِ»

ایشان بحث انسان کامل را مطرح می‌کنند. گاهی شخص آدمی خود به این نکته بی‌توجه است و حضرت علی علیه‌السلام به آن اشاره می‌کنند و توجه انسان را به خودش جلب می‌نمایند. انسان جتّه‌ی خُرد و جرم صغیر نیست بلکه موجود عظیمی است که باید مورد شناسایی قرار گیرد و عامل تربیت این شناسایی را ایجاد می‌کند. این سخن موجب بیدارسازی آدمی است و او را آگاه می‌سازد.

جناب آقای دکتر جعفری لطفاً نظر تان را در این زمینه بفرمایید.

■ دکتر جعفری: بلی همان طور که فرمودید، امیرالمؤمنین انسان را یک موجود بسیار پیچیده و بسیار بزرگ تصویر می کند و مقدماتاً باید گفت که از جمله شیوه های تربیتی امیرالمؤمنین تصویر آفرینی است. ایشان گاهی چنان تابلوهایی تصویر می کند که از هر تابلوی نقاشی زیباتر و گویاتر است.

امیرالمؤمنین در آخر خطبه «الغزاه» که به شماره ۸۲ در نهج البلاغه آمده، آدمی را از نطفه تا روزگار پس از مرگ چنین به تصویر می کشد:

«أُمُّ هَذَا الَّذِي أَنْشَأَهُ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ وَ شُعْفِ الْأَسْتَارِ نُطْفَةٌ دِهَاقًا، وَ عَلَقَةٌ مُحَاقًا، وَ جَنِينًا وَ رَاضِعًا، وَ وِلِيدًا وَ يَافِعًا، ثُمَّ مَنْحَهُ قَلْبًا حَافِظًا وَ لِسَانًا لَافِظًا»

یعنی از نطفه تا کودکی، نوجوانی، اوج جوانی، غرور، سرمستی، غفلت از انجام وظیفه یکباره حوادث روزگار و بیماریها بر او غلبه می کند و او را در بستر می اندازد، اطرافیانش هیچ کاری نمی توانند برای او بکنند، در این جا می فرماید:

«دَهَمَّتْهُ فَبَجَعَتْ الْمَيِّتَةَ فِي غُبْرِ جِمَاحِهِ، وَ سَنَّ مِرَاحِهِ، فَظَلَّ سَادِرًا، وَ بَاتَ سَاهِرًا، فِي غَمَرَاتِ الْأَلَامِ، وَ طَوَارِقِ الْأَوْجَاعِ وَ الْأَسْقَامِ، بَيْنَ أَخِ شَقِيقٍ، وَ وَاوِلِدٍ شَفِيقٍ، وَ دَاعِيَةٍ بِالْوَيْلِ جَزَعًا، وَ لِادِمَّةٍ لِلصَّدْرِ قَلَقًا، وَ الْمَرْءِ فِي سَكْرَةٍ مَلْهِيَةٍ وَ غَمْرَةٍ كَارِثَةٍ وَ أَنْتِ مَوْجِعَةٌ وَ جَذْبَةٌ مَكْرِبَةٌ، وَ سَوْقَةٌ مُتَعَبَةٌ...»

هنگامی که در قبر از او سؤال و جواب می کنند که این مراحل همه را به صورت چند تابلوی زیبای نقاشی می شود نمایان ساخت و تصویرش را دید. بنابراین، امیرالمؤمنین انسانی را که از حقیقت وجودی خودش غفلت دارد، این گونه به تصویر می کشد که به ارزش انسانی خود و مکرمتهایی که خداوند به او عطا فرموده هیچ توجهی ندارد و مثل یک حیوان به سر می برد و سرانجام همه سرمایه انسانی اش می سوزد و خاکستر می شود و خود او به آتش جهنم گرفتار می شود، برعکس او، کسی که ارزش انسانی خود را فهمیده رهنمودهای خدا و پیغمبر را در مقابل چشم دارد و در آن مسیر قدم برمی دارد به اوج انسانیت و به کمال انسانیت می رسد و راضیه مرضیه در بهشت خاص الهی قرار می گیرد. لذا تمام تلاش امیرالمؤمنین در این راه صرف شده که انسان را به آن سرمایه درونی خود آگاه بسازد و به دنبال این آگاهی تشویقش کند که به آموزه ها عمل کند و از این سرمایه کمال استفاده را ببرد و انسان را آگاه می سازد که این جهان منزل گذر است و شما اینجا باید توشه بردارید. «فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا» در همین دنیا و از همین دنیا باید برای آخرت توشه بردارید. اگر کسی دنیا را وسیله قرار بدهد، دنیا او را بینا می کند و اگر کسی به دنیا خیره شود یعنی دنیا را هدف قرار دهد دنیا او را کور می کند و تمام ارزش های انسانی و سرمایه های انسانی اش را از بین می برد و در حد همین جهان باقی می ماند.

من این سخن امیرالمؤمنین (ع) را اغلب تشبیه کرده ام به دو نفر که دارند راه می پیمایند، یک پرورکتور بسیار نورانی بالای سرشان نصب شده، یکی از آن دو نفر می داند که این پرورکتور برای اینست که راه را روشن کند لذا جلوی پایش را نگاه می کند و تمام چاله چوله ها و گوشه و کنارهای راه را می بیند و با چشمی باز به سوی مقصد حرکت می کند و موفق هم می شود. دیگری خود آن

پروژکتور را هدف می‌داند و محور نور و زیباییش می‌شود و به آن خیره می‌شود نور زیاد چشمش را کور می‌کند و نمی‌تواند قدم از قدم بردارد.

بنابراین، امیرالمؤمنین آن سرمایه انسانی را کاملاً ارج می‌نهد و انسان را به آن آگاه می‌سازد که از آن کمال استفاده را بکند تا نهایتاً انسان به آن جا برسد که به جز خدا نبیند.

□ از آقای دکتر جعفری سپاسگزاریم. جناب آقای دین‌پرور اینک شما نیز نقطه نظرات خود را بیان فرمایید.

■ **دین‌پرور:** انسان کامل معانی مختلفی دارد که اصل آن وجود مبارک امام معصوم است و جناب علامه حسن‌زاده آملی حفظه الله در این رابطه کتابی نوشته‌اند که بنیاد نهج‌البلاغه آن را منتشر نموده است. مفهوم دیگر انسان کامل آن است که افراد معمولی تلاش کنند تا آنجا که ممکن است به مقامات عالی معرفت و ایمان برسند و مراحل ارزشمند سیر و سلوک را طی کنند. در هر صورت، این نکته مهم است که تربیت را از کجا آغاز کنیم و زیر بنای آن چیست و چه مفاهیم و محتوایی را به عنوان اولین‌ها در ذهن و اندیشه کودک وارد سازیم تا مقدمه‌ی آن اوج باشد. از کلام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام استفاده می‌شود که آغاز تعلیم و تربیت از کتاب خدا باید باشد (و این ابتدئک بتعلیم کتاب الله) و این یک بحث خیلی مهم علمی است که مسئولان تعلیم و تربیت کشور باید آنرا جدی انگارند.

در گذشته مکتب‌خانه‌های ما آموزش را از کتاب «عَمَّ جُزْءُ» شروع می‌کردند و اولین کلمات آموزشی، آیات نورانی قرآن و تمام فکر و ذکر معلم و شاگرد کتاب وحی و سخنان الهی بود. اگر اولین کلماتی که در ذهن کودک جای می‌گیرد، کلمات خدا باشد قطعاً اثر خاصی دارد و نورانیت و معنویت ویژه‌ای در جان او وارد می‌سازد. پیشنهاد می‌کنم که این بحث به عنوان یک پروژه تحقیقاتی مطرح شود، تا به شکل جدیدی مورد استفاده قرار گیرد.

نکته دومی که می‌خواهم عرض کنم این است که امام می‌فرماید: اصل تعلیم و تربیت و تأدیب همان «ابْتَدِئَتْ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ» است ولی تمام مطلب این نیست بلکه نکته‌ی دیگری را هم باید پدر و مادر و مربیان بدان توجه کنند و آن پیش‌گیری از نفوذ افکار و جریان‌های فکری منحرف است. از آن‌جا که همیشه در جامعه‌ها کسانی پیدا می‌شوند که افکار مخرب را در ذهن و فکر مردم نشر می‌دهند و سعی می‌کنند آن‌ها را در کیش و مرام خود در آورند و لذا پدر و مادر و مربی بچه‌ها را واکسینه کنند و آن‌ها را طوری بار بیاورند که وقتی حرف انحرافی یا فکر و فرهنگ اشتباه را می‌خواهند به آن‌ها تزریق کنند آن‌ها قبلاً در مقابلش واکسینه شده باشند و بتوانند راه درست را تشخیص دهند. ببینید این خیلی مهم است و به پدر و مادر و مربیان هشدار می‌دهد که بچه‌ها را خیلی محدود و در بسته و سر بسته بار نیاورند، بلکه بگویند و یادآوری کنند که در جامعه افرادی هم هستند که مستقیم و خیر خواه نیستند، باید حواستان جمع باشد و به هر صدا و دعوتی پاسخ ندهید، باید با پدر و مادر و مربی مطرح کرده و عاقلانه عمل کنید. برخی افکار انحرافی هست که نوجوان‌ها باید و جوان‌ها از آن‌ها باخبر باشند که اگر به گوششان رسید یک مرتبه و ندهند و گرفتار آن توطئه‌ها نشوند.

□ به عنوان آخرین مطلب عرض می‌کنم که در نهج‌البلاغه، نامه سی و یکم به مطالبی درباره‌ی

تأکید بر تاریخ مواجه می‌شویم:

«اگر چه من با گذشتگان زندگی نکرده‌ام، اما درباره‌ی آن‌ها به گونه‌ای اندیشیده‌ام که گویی یکی از آن‌ها شده‌ام.»

این یک بحث تاریخی است که ما در تعلیم و تربیت طرح می‌کنیم. داشتن یک نگرش تاریخی تا آن‌که آدمی دچار لغزش و گسست نگردد. این امر حاجت به ملاحظه و تأمل دارد. دانشمندان بزرگ معاصر که در علوم انسانی و اجتماعی دستی دارند دقیقاً به همین نکته توجه کرده‌اند و اگر به شناخت یا معرفتی رسیده‌اند، زندگی و زمانه‌ی خود را شناخته‌اند و واقعیات پیرامون خود را دریافته‌اند، تمامی آن‌ها به واسطه‌ی توجه به گذشته پدیده بوده است. این امر می‌تواند خود موضوع پراهمیتی باشد و ما را از آن نگاه اثباتی یا پوزیتیویست دور کرده و به نحله‌ی معناگرایان نزدیک سازد. جناب آقای دکتر جعفری در این باره نظر خودتان را بفرمایید.

■ دکتر جعفری: در همان وصیت به امام حسن می‌فرماید:

«ای بنی‌انی و ان لم اکن عمرت عمر من کان قبلی؛ فقد نظرت فی اعمالهم و فکرت فی اخبارهم، و سرت فی اثارهم، حتی عدت کأحدهم، بل کأنی بما انتهی الی من امورهم قد عمرت مع اولئهم الی آخرهم. فعرفت صفو ذلک من کدره و نفعه من ضرره. فاستخلصت لک من کل امر نخیله، و توخیت لک جمیله و صرفت عنک مجهوله...»

حاصل سخن این است که می‌فرماید: مطالعه در احوال گذشتگان و توجه کردن به کارهای خوب و گزیده‌ی آنان و تجربه اندوختن از اعمال خوب و بدشان به رشد و تکامل انسان می‌انجامد، من همه آن‌ها را در اختیار تو می‌گذارم.

در جای دیگر مطلب بسیار جالبی می‌فرماید و آن در مقدمه خطبه شانزده است که سیدرضی می‌نویسد: «بعده ما بویع فی المدینه» ولی به نظر من «قبل ما بویع» بوده، یعنی امیرالمؤمنین نخست برنامه دولتش را برای مردم اعلام کرده سپس به آنان گفته که با این برنامه‌ای که من برای اجرا دارم مختارید و می‌توانید با من بیعت کنید یا نکنید، هر کس نمی‌خواهد بیعت کند آزاد است. زیرا بعدها در نامه‌ای که به مردم کوفه و جاهای دیگر می‌نویسد می‌گوید که من طلحه، زبیر و دیگران همه را آزاد گذاشتم و خودشان از روی اختیار و آزادی بیعت کردند. به هر حال، در مقدمه خطبه ۱۶ می‌فرماید:

«ذمتی بما أقول رهینة و انا به زعیم»

یعنی این که اول خودم ضامن درستی گفتارم هستم و تجربه‌ای است که از گذشته به دست آورده‌ام و آنچه را که می‌خواهم بگویم، خود در گرو صحت آن هستم.

«إن من صرحت له العبر عما بین یدیه من المثلات، حجزته التقوی عن تقحم الشبهات»

یعنی کسی که سرانجام‌های وخیم آینده را با آموزش‌های روشنگر عبرت‌ها، از دریچه پیشامدهای گذشته و یا رخ داده در برابر خود مشاهده کند، البته پروا پیشگی او را از اقدام به کارهای شبهه‌ناک و افتادن در آن‌ها باز می‌دارد. عبرت گرفتن از حوادث تاریخی را موجب رسیدن به تقوی می‌داند.

یعنی این عبرتها شخص را آگاه می‌کنند و تقوی همان آگاهی و عمل صالح است و این آگاهی‌ها نمی‌گذارند که انسان در رفتار اجتماعی خود دچار شبهه و افتادن در شبهه‌ها شود.

اگر کسی از حوادث تاریخی عبرت بگیرد، این عبرت کیفر رفتار و گفتار و اندیشه‌های نادرستی است که مردمی انجام داده‌اند، اگر به صورت روشنی در برابر چشمان شخص قرار گیرد، این شخص، به تقوی دست می‌یابد و این تقوی مانند مشعلی فروزان راه او را چنان روشن می‌کند که نسنجیده به کاری اقدام نکند و در پرتگاه‌های هلاکت نیفتد. تَقْوَم یعنی نسنجیده راهی را در پیش گرفتن و در پرتگاه افتادن. یعنی کسانی، شعارهایی می‌دهند بدان منظور که باطل خودشان را در لباس حق ببوشانند و باطل را حق جلوه دهند، فریب این‌ها را هم نمی‌خورد و از حوادث و تجربیات تاریخی درمی‌یابد که نباید به هر گفته‌ای و شعاری اعتماد کرد، لازم است ابتدا تحقیق کرد که کسی که شعار آزادی یا دموکراسی می‌دهد سابقه‌اش چیست؟ و قبلاً چه کرده است؟ و به چه منظوری این شعار را می‌دهد؟ همان تقوی مانع فروافتادن او در شبهه‌ها می‌شود و این تقوی را از راه‌های مختلف می‌توان به دست آورد. از جمله از راه عبرت گرفتن از حوادث تاریخی. بنابراین، امام برای این عبرت گرفتن از حوادث تاریخی و آموختن تجارب تاریخی اهمیت زیادی قائل است. می‌خواهد مردم را به حوادث متوجه بسازد که این شیوه‌ای آموزنده و سازنده است، نه این که شما در مقابل یک حادثه ناامید بشوید یا کناری بنشینید، بلکه باید به تقوی برسید و تقوی هم مانع افتادن شما در ورطه‌های شبهه‌ها می‌شود.

□ بسیار خوب، خیلی متشکرم.

جناب آیت ... دین پرور لطفاً نظر تان را در این زمینه بفرمایید:

■ **دین پرور:** من باز یک نکته‌ای که به نظرم می‌رسد و از همین نامه سی و یک استفاده می‌شود و آن این است که امام (ع) به نکته‌ای اشاره دارند که پدران و مادران و مربیان باید بچه‌ها را در مسائل زندگی آگاه کنند و برای آن‌ها رؤیاسازی و افسانه‌سرایی نکنند و نگویند که شما روی قالی سلیمان نشسته‌اید و به هر جا که بخواهید بروید به راحتی و بی‌دردسری می‌توانید بروید و همه مردم و حتی طبیعت تسلیم می‌باشد و هر چه هوس کنیم بسیار هست و همه چیز بر وفق مراد شما می‌باشد و هر چه هوس کنید فوری برایتان حاضر می‌شود. اینها بچه‌ها را از اول رویایی و خیالباف بار می‌آورد و عادت می‌کنند وقتی که وارد صحنه زندگی می‌شوند و با مشکلات روبه‌رو می‌شوند به زمین می‌خورند چون زندگی به طور طبیعی ناملازمات و نشیب و فراز دارد و انسان باید که به جنگ مشکلات برود تا به موفقیت برسد. مثلاً اگر بنا باشد که یک میز چوبی در اطاق شما قرار گیرد باید آن درخت خشک بریده شود و مراحل طی شوند و زحمات زیادی روی آن کشیده شود تا به ثمر برسد. اگر ما بچه‌ها را طوری تربیت کنیم که همه‌اش زمینه‌های مثبت را بگوییم و از حقایق با خیر نسازیم به آن‌ها خیانت کرده‌ایم و لذا امام می‌گوید: سختی‌های دنیا، نشیب و فرازهای دنیا حتی مرگ را باید مطرح کنیم و آنرا جزء زندگی معرفی کنیم. باید فرزندان را با این حوادث آشنا کرد و این جزء زندگی است نه ضد آن. بنابراین، اگر پدران و مادران و مربیان بچه‌ها را این گونه بار بیاورند این‌ها فولاد آب دیده می‌شوند و تا در زندگی به مشکلی برخورد کنند از پا در نمی‌آیند و رشته کار از دستشان خارج نمی‌شود و می‌گویند باید به جنگ این مشکلات رفت و ما باید از بین مشکلات راهمان را پیدا کنیم و به هدف برسیم.

□ بسیار خوب، اگر اجازه بفرمایید مطالب را جمع کنیم. در سخنان امیرالمؤمنین در نهج البلاغه وقتی از منظر تعلیم و تربیت نگاه می‌کنیم سعی ایشان را در نوعی آگاهی‌بخشی می‌یابیم که از فرد آغاز می‌شود و به عامل انسانی نظر دارد. این نگاه به انسان، دارای جهت تکاملی است و به هدایت می‌پردازد و در مراتب بعدی به یک تربیت اجتماعی می‌رساند که از طریق آگاهی جمعی تحقق می‌یابد. در این مرحله انسان آمادگی حضور در حیات جمعی را می‌یابد و می‌تواند به بازیگری یا ایفای نقش پردازد. این حضور، حضوری تعریف شده، تام و همراه با شناخت است. در این رابطه، نقش حکومت واجد یک جنبه اجتماعی است به عبارت دیگر، فرد باید به نحوی تربیت شده باشد که بتواند بطور معقول حضور اجتماعی داشته باشد.

■ دکتر جعفری: تربیت اجتماعی به معنای آن است که انسان بر اثر تربیت قادر به انجام وظایفی گردد که در برابر مردم بر عهده دارد.

□ از حضور شما استادان بزرگوار حضرت آیت الله دین‌پرور و جناب آقای دکتر جعفری صمیمانه تشکر می‌نمایم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی